

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۴/۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۷/۱۰

doi 10.22034/nf.2023.291998.1047

راحة الصدور راوندی از نگرگاه فواید ادبی آن

مجاهد غلامی* (استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران)

چکیده: آنچه از قلم نجم الدین راوندی در تاریخ آل سلجوق بر جای مانده است، فارغ از نظرهای متفاوت و گاه متناقضی که درباره اش داده اند، به عنوان متنی دیرساله در تاریخ، که چونان دیگر رسائل تاریخی، در جنب منابع دیگری چون تذکرها و کتاب های بلاغی، متضمن فواید ادبی است، شایای توجه است. چه نکاتی که گاه در این آثار، از جمله در راحة الصدور و آية السور (۵۹۹ تا ۶۰۳ ق) بیان شده است، بر ساحت هایی از گذشته ادبی ایران روشنایی هایی می افکند و این، به ویژه برای دیدن و مطالعه بهتر و بیشتر ساحت های کمتر دیده و بررسیده این گذشته ادبی، دست مایه ای ارجمند است. بنا بر نکات پیش گفته، می توان در راحة الصدور، در ساحت های نقد ادبی، تاریخ ادبیات، کیفیت ذوق ادبی عصر راوندی و قابلیت اشعار بازآورده شده در راحة الصدور در تصحیح دووین شاعران، به آگاهی های مغتنمی دست یافت که در تحلیل مسائل بازبسته به ساحت های نام برده بی ارج و ارز نیست. تحلیل نظر سید اشرف غزنوی در ضرورت پرهیز شاعران تازه کار از مطالعه اشعار رودکی، عنصری، مُعزّی و سنایی، جنس مواجهه راوندی با ارتباط دوسویه شاهان و شاعران، بدخوانی ها درباره شاعرانی چون شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله و اهمیت اطلاعات قابل استخراج از راحة الصدور درباره برخی دیگر از شاعران کمتر شناخته شده، بازخوانی آرای راوندی در نقد ادبی، خاصه دفاعش از مُجیر بیلقانی در برابر اثر اخسیکتی و... از موضوعاتی است که در پیوند با ساحت های مذکور پیش چشم قرار گرفته است.

کلیدواژه ها: نجم الدین راوندی، راحة الصدور و آية السور، نقد ادبی، ذوق ادبی عصر راوندی، تصحیح شاهنامه.

* Mojahed.gholami@pgu.ac.ir

مقدمه

کسی که بدون داشتن آشنایی قبلی به سراغ راحة الصدور و آية السرور (۵۹۹ تا ۶۰۳ ق) برود داوری اش درباره شخصیت نویسنده آن و ارزیابی پایه و مایه وی در تاریخ و ادبیات و اندازه قدر و قرب کتابش احتمالاً به مقدار زیادی بستگی بدان خواهد داشت که نخستین مواجهه اش با این مسائل از طریق کدام طیف از گفته‌ها و نوشته‌ها درباره نجم‌الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی و راحة الصدور صورت گرفته باشد؛ آیا شناخت وی از راوندی و کار وی در تاریخ ترک‌تباران سلجوقی از راهگذر تحقیقات ذبیح‌الله صفا و محمدتقی بهار به حاصل آمده است یا از راهگذر تبّعات اسماعیل افشار و پرتو بیضایی و شهرام آزادیان؟

در طیف نخست این تحقیقات، راحة الصدور و آية السرور «خواه از باب سلاست انشای آن و غزارت فضل مؤلف و خواه از حیث اشمال بر اطلاعات فراوان تاریخی و اجتماعی، در شمار معتبرترین و سودمندترین کتب فارسی پیش از حمله مغول است» (صفا، ج ۲، ص ۱۰۰۸) و نجم‌الدین راوندی، نویسنده «فاضل» و «دانشمند» و «شاعر» و «هنرمند»، با درآمیختن استادانه نثرهای ساده و متکلف و گاه بین‌بین، «دیبایی مُعلّم پُر گل رعنا با دو گونه و بر دو شیوه از کارگاه فکر و سلیقه بیرون داده است» (بهار، ج ۲، ص ۴۱۴) که «یکی از بهترین کتب نثر فارسی» و «در شیوه نثر فنی، مانند کلیله و دمنه ممتاز است» (همان، ص ۴۰۶). در طیف دوم تحقیقات یادشده، قسمت تاریخ راحة الصدور، از آغاز تا پایان سلطنت طغرل بن ارسلان، سرقتی فاش از سلجوق‌نامه ظهیری نیشابوری و مابقی قسمت‌ها نیز انتحالی از کتب دیگر است و راوندی صرفاً برای سرکیسه کردن غیاث‌الدین ابوالفتح کیخسرو بن قلیج ارسلان سلجوقی این مجموعه را فراهم آورده و «از بی‌سوادی و تنگی قافیه، اکثر اشعار مُجیر و غیره را مبدل به نثر کرده و بسیاری از عبارات ذخیره خوارزمشاهی و رساله شراب و شطرنج و غیر آن را سرقت و جابه‌جا در کتاب درج کرده است» (افشار، ص ۲۹ و ۳۰). وی همچنین، «با کمال بی‌پروایی»، اشعاری از جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی (وفات ۵۸۸ ق)، شاعر هم‌روزگار خود، را با تصرّف و تغییر در برخی از ابیات، به نام خود کرده و آن‌ها را، که اساساً در مدح کسان دیگری است، در مدح ممدوح خود، غیاث‌الدین کیخسرو، بازسازی نموده است (بیضایی، ص ۸) و به همین‌سان، با تغییر نام ممدوح و پرهیز از ذکر نام شاعر، مخمّسی از شرف‌الدین شَفَرُوه را نیز در راحة الصدور بازآورده و به وجهی آن را از آن خود جلوه داده است. اما کار بدین‌جا ختم نمی‌شود و در این طیف تحقیقات، راوندی، علاوه بر آنکه از جهت ساختاربندی راحة الصدور و آية السرور در گریز به مدح ممدوح در پایان فصول اختصاص یافته به احوال هرکدام از شاهان سلجوقی، مقلّد اغراض السیاسه فی أعراض الریاسة ظهیری سمرقندی (تألیف پیش از ۵۸۳ ق) دانسته شده، به انتحال و سرقت فقراتی از سندبادنامه و کلیله و دمنه نیز متّهم شده است و

به طور کل نویسنده‌ای قلمداد شده که «بیشتر به اخذ و اقتباس و تلفیق عبارات کتب دیگر چشم داشته است و قوه آفرینش‌گری او درخور توجه نیست». (کمیلی، ص ۱۶۰)

این یادآوری نیز ناگزیر است که این دو طیف نظرها مؤخر بر پیدا شدن نسخه‌ای از سلجوق‌نامه و انتشار آن بوده است و صاحب‌نظران طیف نخست دست‌کم امکان اطلاع از این مسئله و دخالت آن در ارزیابی‌شان را داشته‌اند و از این بابت، میان آن‌ها و کسانی که دید و داوری‌شان نسبت به راحة الصدور مقدم بر انتشار سلجوق‌نامه است تفاوت هست. چنان‌که نظر قزوینی در مقدمه تاریخ جهان‌گشا (۱۲۹۱)، مبنی بر «عدم‌التظیر» بودن موضوع راحة الصدور و اطلاعات نفیسه‌مضمّنه در آن (نک: جوینی، مقدمه، ص ۸۷)، نزدیک به پانزده سال پیش از پیدا شدن سلجوق‌نامه‌ی ظهیری (۱۳۱۳) و حتی حدود ده سال پیش از تصحیح علمی راحة الصدور تحت حمایت اوقاف گیب (۱۳۰۰) ابراز شده است.

برخی نیز بر راه میانه‌ای رفته‌اند و، ضمن پذیرش اقتباس راوندی از متون مختلف تاریخی و ادبی، با توجه به تداول این خُلق و خوی در میان گذشتگان، آن را بر راوندی چندان قابل خرده‌گیری ندانسته‌اند و ارزش‌های تاریخی و ادبی کتابش را یکسره در پای این اتهام قربانی نکرده‌اند؛ یا اینکه، با وجود شباهت‌های فراوان میان سلجوق‌نامه و راحة الصدور، میان تاریخ‌نگاری و نیشابوری و راوندی قائل به تفاوت‌هایی شده‌اند و خاصه، در پاسخ به کسانی که فراوانی استشهادها و اقتباس‌ها در راحة الصدور را ملال‌آور دانسته‌اند، گفته‌اند: «هدف اصلی راوندی تربیت و تهذیب و استفاده از تاریخ برای یادآوری اصول اخلاقی و آموزش است؛ بنابراین، متناسب یا غیر متناسب، به این اصول اخلاقی کلی و فردی اشاره می‌کند، درحالی‌که هدف اصلی نیشابوری تاریخ‌نگاری است؛ بنابراین، اگر هم از امثال و حکمی استفاده کرده، کاملاً متناسب و مرتبط با متن آورده است». (ترکمنی‌آذر و جنگجوقولنجی، ص ۵۰)

باری، راحة الصدور و آیه‌السّروور به‌عنوان کتابی در تاریخ آل سلجوق که به شیوه‌ای ادبی و بهره‌مند از ویژگی‌های شعری به نگارش درآمده، در دسترس ماست و، به‌مثابه میراثی مکتوب، شایای قدر دانستن. اگر با استناد به المّعجم شمس قیس، «انتحال» را گونه‌ای از سرقات ادبی بدانیم، چنان‌که «کسی شعر دیگری را مکابره بگیرد و شعر خویش سازد؛ بی‌تغییر و تصرّفی در لفظ و معنی آن یا به تصرّفی اندک» (شمس قیس رازی، ص ۴۵۷)، با گسترش این تعریف به قلمرو نثر، راوندی از بابت بازآوری بی‌کم‌وکاست عبارات و جملاتی از برخی کتاب‌های تاریخی و ادبی، مرتکب انتحال شده است. اگر وی دست‌کم در مقدمه راحة الصدور از منابع و مأخذ خود سخنی گفته بود یا می‌شد بر آن بود که وی از اشراف علمی و ادبی مخاطبانش بر این بازآوری‌ها اطمینان داشته و از این رو نیازی به ذکر مأخذ خود ندیده، انتحال جای خود را به «اقتباس» می‌داد. باید توجه داشت

که شیوه ارجاع‌دهی و مستندسازی به شکل امروزی‌اش ابداعاً برای گذشتگان معنا نداشته است. گذشته از این، با رواج نظریه‌های ژرار ژنت و دنباله‌روان وی درباره بینامتنیت، انگاره‌ها و نگاه‌ها پیرامون سرقات ادبی در بلاغت اسلامی- ایرانی نیز دستخوش دیگرگونی شده است؛ چنان‌که بنا بر نظری، مسئله نسخ و انتحال در قالب رابطه بینامتنی پنهان- تعمّدی و مسئله اقتباس در قالب رابطه بینامتنی ضمنی از نوع تأثیرپذیری (صباغی، ص ۶۶ و ۶۸) قابل بازنگری است.

اما چه راوندی را به انتحال بشناسیم و چه به اقتباس و به دست دادن تحریری از سلجوق‌نامه، فعلاً مسئله این است که آیا راحة الصدور راوندی، در زمینه شناخت ساحت‌های مختلف گذشته ادبی ایران، حرف‌هایی برای گفتن دارد؟ و اگر دارد، در چه ساحت‌هایی؟ ارج و ارز این مسئله نیز از آن است که آگاهی ما نسبت به ساحت‌هایی از این گذشته ادبی، از جمله ذوق جامعه ادبی ادوار مختلف و نقد ادبی، شایای فربه‌تر شدن است و کتاب‌های تاریخی، علی‌العموم، در این باره جایگاه ارجمندی دارند. چه بیشترین درک ما از ادبیات ایران و دانش و بینش‌های باز بسته بدان، پس از متون نظم و نثر، در گرو واکاوی این منابع سه‌گانه است: (۱) تذکره‌ها و کتاب‌های تراجم احوال، (۲) نوشته‌های بلاغی، (۳) کتاب‌ها و رسائل تاریخی.

پیشینه پژوهش

با قلمداد شدن راحة الصدور به مثابه متنی تاریخی- ادبی، دور از انتظار نیست که تحقیقات صورت گرفته درباره آن در دو ساحت تاریخی و ادبی بوده باشد. در ساحت نخست، تمرکز تحقیقات اغلب بر مباحث تاریخی کتاب، اصالت و ارزش آن‌ها و اقتباس‌های راوندی از دیگر متون تاریخی بوده است؛ به‌عنوان نمونه، مقاله «بررسی تطبیقی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری نیشابوری و راوندی» (۱۳۹۳)، نوشته ترکمنی‌آذر و جنگجو قونجی. در ساحت دوم، راحة الصدور عمدتاً از منظر سبک‌شناسی و نکات بلاغی و زبانی دیده و بررسی شده است. (نک: بهار، سبک‌شناسی)

از جهت مسائل باز بسته به تاریخ ادبیات نیز تحقیقاتی در راحة الصدور شده است که مقاله «شعرای گمنام» (۱۳۲۳) از قزوینی از بهترین‌های آن‌هاست. همچنین، به چند و چون اقتباس‌ها یا انتحال‌های راوندی از متون ادبی و ارزش اشعار منقول در راحة الصدور و آیه‌السرور از جهت تصحیح دیوان‌های شاعران، در مقالاتی نظیر «بررسی انتحالات ادبی راوندی» (۱۳۸۸) از آزادیان و راستی‌پور نگاهی انداخته شده است. در این حوزه، از واکاوی اقتباس‌های راوندی از شاهنامه نیز غفلت نشده است؛ مقاله «تأثیرپذیری راوندی از شاهنامه و خدمت وی به تصحیح شاهنامه در راحة الصدور» (۱۳۹۴) نوشته بدالله بهمنی مطلق و مقاله «تحلیل بینامتنی راحة الصدور و شاهنامه بر مبنای ترامتنیت ژرار ژنت» (۱۳۹۶) نوشته فرشته محمدزاده نمونه‌هایی از این دست هستند.

با این همه، گویا تاکنون اطلاعات قابل استخراج از راحة الصدور درباره دانش‌ها و بینش‌های مرتبط با ادبیات، خاصه ذوق ادبی عصر راوندی و دیدگاه‌های وی در نقد ادبی، یعنی آنچه در جستار پیش رو مورد واکاوی قرار گرفته، گردآوری و تحلیل نشده است.

روش پژوهش

جستار پیش رو به شیوه توصیفی-تحلیلی فراهم آمده و نیز در گروه پژوهش‌های توسعه‌ای جای تواند گرفت که در آن، با تکیه بر متن و بررسی آن، داده‌های لازم در جهت نیل به پرسش‌های مدنظر گردآوری شده و پس از ارزش‌گذاری آن‌ها و استشهاد به داده‌های گردآورده از منابع دیگر برای تقویت بنیه علمی‌شان، ذیل سرفصل‌های متناسب، بازآورده و تحلیل شده‌اند.

راوندی، ادیب تاریخ‌نویس

راحة الصدور علی الظاهر کتابی تاریخی است. با این حال، هنگام مطالعه آن خود را بیشتر مخاطب یک «ادیب» می‌یابیم تا یک «مورخ»؛ یا دست‌کم آنکه خود را بیشتر مخاطب یک «ادیب تاریخ‌نویس» می‌یابیم تا «تاریخ‌دانی ادیب». گمان نمی‌رود راوندی خود نیز با این نظر همراه و هم‌رأی نبوده باشد؛ چرا که در زندگی‌نامه خودنوشت وی هیچ نشانی از رغبت وی به مطالعه تاریخ و کتب تاریخی نیست؛ بلکه برعکس، وی بارها از صرف اوقات خود در فراگرفتن شریعت و فقه و لغت و حکم و اشعار پارسی و تازی سخن می‌گوید. به‌واقع، راوندی در آغاز قصدی جز این نیز نداشته است که اختیارات خود از سروده‌ها و نوشته‌های دیگران را در مَطَاوِی کتابی گرد آورد و اتفاقاً سیر حوادث بدان‌جا کشیده که این کتاب تاریخچه سلطنت سلاجقه باشد. انگیزه‌های وی از ساختن تصنیفی این چنین، که در «سبب تألیف کتاب» بدان‌ها اشارتی رفته است نیز این گمان را می‌پروراند. ظاهراً در ابتدا نیز قرار بوده است این کتاب به نام «رکن‌الدین سلیمان‌شاه» شود، اما با مرگ وی پس از چهار سال سلطنت به‌ناحق تصاحب‌شده، نویسنده از عزم پیشین خود بازگشته و کتاب را به برادر سلیمان‌شاه، غیاث‌الدین ابوالفتح کیخسرو بن قلیج ارسلان سلجوقی، هدیه کرده است؛ با این همه، از روی بی‌دقتی یا بی‌اهمیتی موضوع، نشانه‌هایی از اِتْحَافِ اَوْلِیَهِ کتاب به سلیمان‌شاه همچنان در آن برجای مانده است. (نک: اقبال، ص ۱۸۲-۱۸۴)

با این توضیحات، دور از انتظار نیست که در این کتاب، نه در مقدمه مفصل آن و نه در مَطَاوِی مطالب تاریخی و جز آن، از مباحث نظری تاریخ، نظیر چیستی تاریخ، فلسفه تاریخ، ضرورت‌ها و فایده‌های آن و... هیچ نشانی نباشد و برعکس، به شیوه متداول در کتاب‌ها و رسائل ادبی از نظم و

نثر، ستایش «سخن» بر جای آن بایسته‌های مفقود نشسته باشد و ضمن آن به نقل حکایتی در این باب نیز گریز زده شده باشد که البته در موضوع خود نغز و پرمغز است:

وقتی در سمعی، که فتوح روح و آسایش عاشقان مجروح بود، صوفیان را صفا [ی] درو [ن] ظاهر شده و عارفان را حالت آمده، مطربی به لحنی خوش و آوازی دلکش بر نوای نی، نه بر آوای نای، این ترانه بساخته بود و این بیت در انداخته، بیت:

دارم سخنان تازه و زرّ کهن آخر به کف آرمت به زر یا به سخن
امام غزالی، رحمة الله علیه، حاضر بود؛ از سر وجدی گفت: زر را چه محل؟ سخن، سخن، سخن!
(راوندی، ص ۴۷)

روی هم رفته، اطلاعات مستفاد از راحة الصدور، که در تحقیقات ادبی (و نه تاریخی) به کار می‌تواند آمد، در چند ساحت قابل دیدن و بررسی است:

ذوق ادبی عصر راوندی

ذوق ادبی هر عصر تأثیر بسیاری بر سبک شعر، بلاغت و کیفیت نقد ادبی آن عصر دارد و دید و داوری درستی از این مسائل به‌طور چشمگیری در گرو شناخت این ذوق حاکم بر جامعه ادبی دوره‌های مختلف است. بنابراین، هر اطلاعی در این خصوص را باید غنیمت دانست. قلم راوندی در این باره اگرچه پرکار نیست، اما از بیان شمه‌ای از آن نیز برکنار نیست؛ چنان‌که از قول امیرالشعرا شمس‌الدین احمد بن منوچهر شصت‌کله حکایتی می‌آورد که بنا بر آن، در یکی از سفرهای سیداشرف غزنوی (وفات: ۵۵۵ تا ۵۵۷ ق) به همدان و سرکشی وی به مکتب‌خانه‌های شهر، به بویه دیدار احتمالی با کسانی که طبع شعری داشته‌اند، شمس‌الدین احمد، بر وزن مصرعی که سیداشرف به جهت آزمون به وی داده، چند بیتی می‌سراید که به مذاق سیداشرف خوش می‌آید و وی، ضمن نواختن شمس‌الدین احمد، از جهت تقویت بنیه شاعری به او توصیه می‌کند: «از اشعار متأخران چون عمادی و انوری و سیداشرف و بلقرج رونی و امثال عرب و اشعار تازی و حکم شاهنامه، آنچه طبع تو بدان میل کند، قدر دویست بیت از هر جا اختیار کن و یاد گیر و بر خواندن شاهنامه مواظبت نمای تا شعر به غایت رسد و از شعر سنایی و عنصری و معزی و رودکی اجتناب کن؛ هرگز نشنوی و نخوانی که آن طبع‌های بلند است، طبع تو ببندد و از مقصود بازدارد» (راوندی، ص ۵۸). در آخر نیز شمس‌الدین شصت‌کله صراحتاً اعتراف می‌کند که وی و چند کس دیگر توصیه سیداشرف غزنوی را به جای آوردند و به مقصود رسیدند و غایت مطلوب بدیدند.

آنچه در این مقام بر زبان سیداشرف رفته بی‌اهمیت نیست. قدر مسلم آنکه سیداشرف شاعری

بوده است ذولسانین و صاحب‌سبک که در عصر خود شهرتی تمام داشته و اشعارش، به‌رغم آنکه پس از مرگ وی گردآوری شده، مورد توجه بوده است و آنچه از شعر وی که کمال‌الدین اصفهانی، فلکی شروانی و مجیر بیلقانی تقلید کرده‌اند یا در کتاب‌هایی نظیر کلیده و دمنه، سندبادنامه، المّعجم و... بازآورده شده است، به‌قدر خود این معنا را تصدیق می‌نماید. سنایی در کارنامه بلخ از وی به نیکویی سخن رانده (نک: سنایی غزنوی، ص ۱۹۵) و جمال‌الدین عبدالرزاق وی را از شاعرانی دانسته که طراوت و طیبیت شعرش وام‌دار آن‌هاست:

اشرف و وطواط و انوری سه حکیم‌اند کز سخن هر سه شد شکفته بهارم

(جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، ص ۲۷۵)

نخستین نکته‌ای که در باب چهار شاعر مذکور به ذهن تواند آمد آن است، که جز سنایی غزنوی، آن سه دیگر در یک مسئله به هم می‌مانند و آن علو قدری است که برای آن‌ها نزد حکومت‌های وقت (رودکی در عصر سامانی، عنصری در عصر غزنوی و معزی در عصر سلجوقی) فراهم آمده بوده است.

اما این حکایت، هم جلالت قدر اشرف غزنوی و آموزه‌های وی نزد معاصرانش را، حتی به قیمت پرهیزشان از مطالعه شعر برخی از فحول شعرا هم به ما می‌نمایاند و البته ما را از این سرسپردگی بی‌چون‌وچرا نیز به شگفتی وامی‌دارد، و هم دست‌کم شمایی از چهره ذوق ادبی سده ششم هجری را، که تصویر آن در ارزیابی ادبی یکی از شاعران آن روزگار بازتاب یافته، بر ما آشکار می‌سازد. قرار گرفتن این حکایت در کنار ماجرای همکاری زین‌الدین محمود بن محمد بن علی راوندی، دایی مؤلف که در تعلیم و تربیت وی نقش به‌سزایی داشته، با جمال نقاش اصفهانی در فراهم آوردن جنگ مصوری از اشعار و حکایات و مضاحک به خواسته طغرل بن ارسلان (وفات: ۵۹۰ ق)، از جهت پیشینه تاریخی تدوین این قبیل مجموعه‌ها اهمیت دارد و ضمناً بیانگر آن است که راوندی، به بویه بر جای گذاردن یادگاری از خود به تأثیر از زین‌الدین محمود و توصیه غیر مستقیم اشرف‌الدین غزنوی، در صدد آن بوده است که منتخبی از نظم و نثر فراهم آورد و آن‌ها را در لابه‌لای مطالب کتابی بگنجانند. این خواست اگرچه به دلیل تازش خوارزمشاه بر سلجوقیان و پریشانی اوضاع عراق مدتی برنیامد، اما سرانجام میان سال‌های ۵۹۹ تا ۶۰۳ ق از تلخیص و تغییر و تصرف در مطالب سلجوق‌نامه ظهیری نیشابوری (وفات: ۵۸۲ ق)، به‌علاوه اشعاری از شاعرانی که اغلب از مادحان شاهان سلجوقی بوده‌اند و اقتباس یا انتحال فقراتی از ذخیره خوارزمشاهی، کتاب شراب، سندبادنامه ظهیری سمرقندی، کلیده و دمنه نصرالله منشی و... برآورده شد. مؤلف با انصراف از تصمیم اولیه مبنی بر ختم کتاب به هزلیات و مضاحک، راحة الصدور و آیه‌السرور را به

نگارش درآورد و به مناسبت فتح انطاکیه (۶۰۳ ق) به دست غیاث الدین ابوالفتح کیخسرو بن قلیج ارسلان سلجوقی (۵۸۸-۶۰۷ ق) این اثر را به نام وی کرد.

نزدیک‌ترین تذکره به زمان سید اشرف غزنوی، چهارمقاله نظامی عروضی (تألیف حدود ۵۵۰ ق) است که از آن، در تحلیل توصیه سید اشرف مبنی بر پرهیز از اشعار آن چهار شاعر بهره می‌توان برد. پس از چهارمقاله، از لباب‌الالباب محمد عوفی (تألیف ۶۱۸ ق) می‌توان نام برد که حدود یک سده با زمانه سید اشرف فاصله دارد، ولی نزدیک‌ترین تذکره به زمان تألیف راحة الصدور است. عبارات عوفی اتفاقاً از رغبت جامعه ادبی به شعر رودکی، که از وی به «سلطان الشعرا» و «صاحب‌قران شاعری» نام برده است (محمد عوفی، ص ۳۸۸)، خبر می‌دهد. همچنین گفته عوفی درباره سنایی، مبنی بر آنکه اشعارش مشهور و بر زبان‌های فضلا مذکور است (همان، ص ۵۹۹)، حکایت از بیان تجربه شخصی و رواج شعر سنایی در زمان عوفی دارد. نظامی عروضی سمرقندی نیز، که فقط متعرض شمه‌ای از احوال سه تن از این شعرا، یعنی رودکی و عنصری و مُعزّی شده، نه تنها ادب‌دوستان را از خواندن و یاد گرفتن شعر این سه نمی‌پرهیزاند، بلکه با تأکید بر استادی آن‌ها در شعر، خواندن و یاد گرفتن اشعار آن‌ها را تلویحاً گوشزد می‌نماید. البته با گذشت سه قرن و نیم از زمان نظامی عروضی و دیدگاه‌های ستایش‌انگیز وی درباره شعر رودکی (نک: نظامی عروضی، ص ۵۴)، با تسلط روحیه مصنوع‌سرای و معمّاسازی بر ذوق ادبی عصر تیموری، یکی از همشهریان نظامی عروضی، یعنی دولت‌شاه سمرقندی، به هنر شاعری رودکی و ماجرای به وجد آمدن بونصر سامانی با شنیدن قصیده «بوی جوی مولیان» رودکی، با دیده شگفتی می‌نگرد و می‌گوید: «... گویند که امیر را چنان این قصیده به خاطر ملایم افتاد که موزه در پای ناکرده سوار شد و عزیمت بخارا کرد. عقلاً را این حکایت به خاطر عجیب می‌نماید که این نظمی است ساده و از صنایع و بدایع و متانت عاری؛ چه، اگر در این روزگار، سخنوری این نوع سخن در مجلس سلاطین و امرا عرض کند، مستوجب انکار همگان شود». (دولت‌شاه سمرقندی، ص ۳۲)

طرفه آنکه مُعزّی و سنایی، که سید اشرف دیگران را از مطالعه اشعارشان پرهیزانده، جزو چند شاعری هستند که شعرشان بسیار مورد مطالعه و توجه وی بوده است و این از تقلیدها و تأثیرپذیری‌های متعدّد سید اشرف از سروده‌های سنایی و مُعزّی به روشنی برمی‌آید. نیز جلالت قدر شعر مُعزّی برای سید اشرف چنان است که، چون در مقام مفاخره برمی‌آید، شعر خود را با شعر مُعزّی می‌سنجد و این را بر آن ترجیح می‌دهد:

ز نهار چو وطواط و عمادیم میندار
کافسوس بُود عیسی با خر به جوالی

خود حکم تو کن، کاین به یا شعر مُعزّی
که «ای بر سمن از مشک به عمدا زده خالی»

(سید حسن غزنوی، ص ۱۹۰)

دوره‌ای که راوندی در آن می‌زید همچنین دوره‌ای است که عنصر غالب^۱ در فضای ادبی آن قصیده و مدح است و هنوز مدتی مانده تا عرفان و غزل جای این دو عنصر را در فضای ادبی بگیرد. بنابراین، دور از انتظار نیست که دیگر نمود معطوف به ذوق جامعه ادبی سده ششم در راحة الصدور پیرامون این عناصر و در تأمل راوندی بر تعامل شاهان و شاعران شکل گرفته باشد. راوندی، با پیش چشم داشتن ارتباط دوسویه قدرت و دستگاه تبلیغات که اولی در شاه و دومی در شاعر نمادینه و نمودینه شده است، از یک سو با استشهاد به قصاید شاعران در ستایش شاهان و امیران سلجوقی مدعی می‌شود که تا ملکی مستقیم و صیلاتی جسیم نیابند شاعران در مدح شروع نکنند (راوندی، ص ۴۵) و هم مصاحبت و مؤانست شاهان با شاعران را از اسباب انتشار و بقای نام نیک ایشان می‌داند. طرفه آنکه راوندی نواخت‌های شاهانه را در حق شاعران مدیحه‌سرا از مصادیق «صدقه جاریه» برمی‌شمارد و می‌گوید: «صدقه جاریه آن است که پادشاهان مدرسه‌ها سازند و وقف‌ها کنند و مساجد و خانی‌ها و چشمه‌سارها و کهریزها آورند که سال به سال از آنجا منال بود و ربع و ارتقاعش هر سال به جمعی رسد که بدان علم شریعت خوانند و نیک و بد دانند و روز به روز ثواب آن به روان آن پادشاه می‌رسد و همچنین مال بذل کنند تا شعرا قصاید در حق ایشان انشاد کنند، دیگران یاد گیرند و همچنان از برای خلفان ایشان شعرا گویند همان صیلت یابند، مکارم اخلاق پدران زنده مانند و جهانیان به کمال علم رسند». (راوندی، ص ۶۰ و ۶۱)

این نکته‌ای است که در تحلیل مختصات ادبی شعر باز بسته به دربار و ارزیابی‌های درست از آن اهمیت دارد.

دیدگاه‌های راوندی در نقد ادبی

«نقد» در گذشته ادبی ایران باید در حدود و ثغور تعریف آن در همان ادوار ارزیابی شود و انتظار مواجهه با نقد ادبی در معنای امروزی آن، به مثابه فرایندی راه‌برنده به معناهای ثانویه متن و مبتنی بر نظریه‌های بینارشته‌ای^۲ در گذشته ادبی ایران، نه ممکن است و نه منطقی. «اما گذشته ادبی اسلام و ایران را بدون نقد ادبی قلمداد نمودن و نمادها و نمودهای آن را در کتاب‌های بلاغی، رسائل تاریخی، تذکره‌ها و در مُجاوبات و مناظرات شاعران ندیدن نیز از انصاف و دقت علمی به دور است» (غلامی، ص ۸۰). هر چند از نابختیاری، گذشته ادبی ایران در ساحت نقد و نظریه ادبی به طور عام و نقد و نظریه شعر به طور خاص، از آن غنایی که در برخی دیگر از ساحت‌ها دارد، کمتر برخوردار گشته است. عبارات زیر از راحة الصدور در آمد بسیاری از کتاب‌ها و رسائل تاریخی و ادبی است:

1. dominant

2. interdisciplinary

[...] و این کتاب شریف را نام راحة الصدور و آية السرور بر نهاده‌ام. توقع از کرم بزرگان آن است که به عین الرضا نگرند و بر هفوات اغضا نمایند که فعین الرضا عن کل عیب کلیله. و اگر بر جریمه‌ای یا سهوی یا خلل و زللی اطلاع یابند، دامن عفو بر او پوشند و در قُدح و اظهار معایب نکوشند. (راوندی، ص ۶۴)

نمونه را در تاریخ جهان‌گشای با غلظت بیشتری نسبت به راحة الصدور و نیز متکلفانه و منشیانه‌تر از آن آمده است:

از خداوندان فضل و افضال [...] سزد که بر رکاکت و قصور الفاظ و عبارات از راه کرم، ذیل عفو و اقالت پوشانند. [...] و بر خُطواتِ خَطِیَّاتِ که آدمی از آن مصون نماند و لِكُلِّ جَوَادِ کِبَوةِ انگشت اعتراض ننهند:

إِذَا أَحْسَسْتَ فِي لَفْظِي فُتُورًا وَ خَطِيئَةَ الْبِرَاعَةِ وَالْبَيَانِ
فَلَا تَرْتَبْ لِفَهْمِي إِنْ رَقَصِي عَلَي مِقْدَارِ إِيقَاعِ الزَّمَانِ

و اگر در اطراف تفریط و افراط، طریق انبساط مسلوک داشته است، حکم آیت «وَ إِذَا مَرَّو بِاللَّغْوِ مَرَّو كِرَامًا» در پیش نظر اشرف آرند؛ چه غرض عرض این حکایات و تقریر و تحریر صورت واقعات دو مقصود را که فایده دین و دنیا حاصل باشد شامل است؛ آنچه دینی است اگر صاحب‌نظری پاکیزه‌گوهری که منصف و مقتصد باشد در این معانی به چشم حقد و حسد، که مظهر و مبدی معایب است و منشی مساوی و مثالب و تولد آن از نتیجه دناوت همت و خساست طینت، ننگرد و به عین رضا و وفا که مقابح را در صورت زیبا ببند و پلاس لباس دیبا پندارد، نظر نکند:

وَ عَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَ لَكِنَّ عَيْنَ السَّخَطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

بلکه متوسطوار تأملی به شرط امانت و دیانت واجب دارد و خیرُ الأمور أوسطها [...] .

(جوینی، ص ۱۱۷)

فضایی که نویسندگان و شاعران، به جای ترغیب مخاطبان به ارزیابی آثار خود و تشویق آن‌ها به انگشت گذاشتن بر کاستی‌های آن آثار، ایشان را در مواجهه با اشتباهات و ایرادات کارشان به بی‌اعتنایی و عبور کردن از آن‌ها دعوت می‌کنند و بلکه با قرار دادن چماق «عین السخط» بالای سرشان شاید ناخواسته انگیزه‌های نقد را نیز در جامعه می‌خشکانند، روشن است تا چه اندازه می‌تواند نامستعد برای نقد باشد.

راحة الصدور در چنین فضایی به وجود آمده است و نمی‌توان چشم داشت که نقد ادبی در آن از این خط‌کشی‌ها بیرون باشد و در همین خط‌کشی‌های تعریف‌شده است که راوندی به اظهار نظر درباره شاعران دربار سلطان ارسلان سلجوقی گریزی می‌زند و مُعجِر بیلقانی و اثر اخسیکتی را شاعرانی می‌داند که بر شعرای پیشین به سخن بیفزودند (راوندی، ص ۳۰۱). با این همه، می‌نماید که

وی را به مُجیر بیلقانی عنایت و علاقه‌ای بیش از اثیر اخیسکتی بوده است؛ به طوری که پس از نقل شش قصیده از مُجیر، در حالی که که ظاهراً از این قصاید به وجد آمده است، عنان تمالک و تماسک فرومی‌گذارد و بر ادعای اثیر مبنی بر سرقت اشعارش به دست مُجیر خشمگینانه می‌تازد: «شرم باد اثیر اخیسکتی را که در مقابل، این سخن گفت:

از برای خدای خواجه مُجیر! کاروان‌های شعر من چه زنی؟

آن حقیقت سخن نامنصفی کرد» (همان، ص ۳۲۷). طُرفه آنکه راوندی، که در آن بخش از کتابش شش قصیده از مُجیر را بازآورده، از روی لجاجت، به تلافی تعصّب اثیر اخیسکتی با مُجیر، جز یک قصیده از اثیر نقل نکرده است!

اما برای بررسی‌دن تنها نمونه نقد ادبی عملی در راحة الصدور، کتاب المَعَجَم فی مَعاییر اَشعار العجم دست‌مایه خوبی تواند بود. شمس قیس رازی، نخستین کسی است از بلاغیان پارسی‌نویس که به برکت کتابش نخستین مباحث را درباره نقد شعر در حدود همان تعریف قدمایی از نقد برای ما بر جای نهاده، او ذیل باب «عیوب قوافی و اوصاف ناپسندیده که در کلام منظوم افتد»، از خطاهای معنوی به مثابه گونه‌ای از عیوب شعر نام می‌برد (نک: شمس قیس رازی، ص ۲۳۲). وی گرچه هیچ تعریفی از این عیب به دست نمی‌دهد، با نمونه‌های منظوم و توضیحاتی که در پی آن‌ها می‌آورد، مقصود خود را از این عیب به روشنی بیان می‌دارد. آنچه در باب عیوب شعر به اشاره در راحة الصدور آمده است دقیقاً همسو با نظرهای شمس قیس است:

و در شهر سنه سبع و سبعین و خمس مائه، [زین‌الدین، دایی راوندی] قصیده‌ای به تازی بر خواجه عزیزالدین مستوفی خواند، لزوم مالایلم به هر دو بیت مخلصی که لم یسبق به أحد. [...]

قصیده این است:

ذَهَبَ الشِّتَاءُ فَمَرْحَباً بِذَهَابِهِ وَ أَتَى الرَّيْبُ يَمِيسُ فِي جِلْبَابِهِ

[...] این قصیده در یک شب گفت. نماز دیگر خواجه عزیز او را تقدّم فرموده بود، بامداد در حضرتش برخواند و تشریف خاص یافت و به لباس فاخر وزیرانه متردّی شد. یکی از حاضران مؤاخذت کرد که «مرحبا» آینده را گویند. خواجه ظهیرالدین کرجی، که واحد عصر و یگانه فضلالی دهر بود، گفت: «مرحبا» چیزی را گویند که خوششان آید. زمستان همدان چون برود، صد مرحبا بپاید گفت. زین‌الدین بدین محمود است. هزار رحمت بر چنان خواجهگان باد که این نکته بهتر از قصیده‌ای است. (راوندی، ص ۵۴)

راحة الصدور در خدمت تاریخ ادبیات

از خدمات راحة الصدور راوندی به تاریخ ادبیات ایران کمک به بازشناساندن بیشتر و بهتر برخی

شاعران کمتر شناخته شده و تصحیح پریشان‌گویی‌های احتمالی درباره آن‌هاست. بهترین نمونه در این باب، شمس‌الدین احمد بن منوچهر شصت‌کله است. دولتشاه سمرقندی، که در پریشان‌گویی و یاوه‌بافی آیتی است، اولین کسی است که برای منوچهری دامغانی، شاعر بلندآوازه سبک خراسانی و منتسب به دربار منوچهر بن شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری، لقب عجیب و غریب «شصت‌کله» را تراشیده است و آن را به تمول منوچهری مرتبط ساخته: «ذکر فخرالفاضل، استاد منوچهری شصت‌کله، تَوَرَّ اللَّهُ مَضْجَعَهُ؛ منوچهری در زمان دولت سلطان محمود غزنوی بوده و از ولایت بلخ است (۴) [...]» به‌غایت متمول و صاحب‌مال بود و به شصت‌کله از آن شهره شده و جمیع اموال او را به سبب شعر و شاعری حاصل شده (دولتشاه سمرقندی، ص ۴۰). دیگران نیز در این باره پیروی دولتشاه را کرده‌اند و گاه، برای ربط دادن واژه نامأنوس «کله» با تمول، آن را به «گله» تغییر داده‌اند. صاحب مجمع‌الفصحاه با حفظ این لقب برای منوچهری، توجیه عجیب دیگری نیز برایش ساخته، بدین نحو که چون انگشت ابهام منوچهری شکستگی‌ای داشته به این لقب مشتهر شده، زیرا کُل و کُله به معنای اَعْرَج و اَسْل است (هدایت، ص ۱۹۰۸). می‌نماید که دولتشاه، احمد بن قوص منوچهری دامغانی را با احمد بن منوچهر شصت‌کله خلط کرده است. بنا بر نظر قزوینی، «به ظن غالب» او نیز به «منوچهری» معروف بوده است (قزوینی، ص ۵۵) و همان کسی است که در همدان با سیداشرف غزنوی ملاقات داشته و از سوی وی نواخته شده و برای تقویت بنیه شاعری خود توصیه‌هایی نیز از سیداشرف یافته است (راوندی، ص ۵۷). مؤلف تجارب‌السلف (۷۲۴ ق) نیز، علاوه بر تصریح به همدانی بودن این شمس‌الدین احمد شصت‌کله، او را مداح قزل‌ارسلان بن ایلدگز (حک: ۵۸۱-۵۸۷ ق) دانسته است: «[...] مردم انهزام لشکر خلیفه [الناصرلدين الله] را با سوء تدبیر او [جلال‌الدین ابوالمظفر عبداللّه بن یونس وزیر] نسبت می‌کردند، زیرا که امرای لشکر می‌خواستند که در موضعی ایمن فرود آیند به نزدیکی همدان تا لشکر اتابک شهید، قزل‌ارسلان بن ایلدگز، که ممدوح ظهیرالدین فاریابی و افضل‌الدین خاقانی و اثیرالدین اخسیکتی و احمد بن منوچهر همدانی و بسیاری از افاضل شعرا بود، برسند؛ چه اتابک با خلیفه مقرر کرده بود که چون لشکر به جنگ سلطان طغرل فرستد، او به لشکر خویش مدد دهد» (هندوشاه نخجوانی، ص ۳۲۸). راوندی شمس‌الدین احمد بن منوچهر شصت‌کله را صاحب قصیده «تماج» معرفی کرده و این قصیده نیز به استناد ابیاتی از آن در مدح «شه فخرالدین» از «ملوک ایران» بوده است و شخصی با این اسم و رسم که هم‌عصر راوندی و همدانی نیز بوده باشد، کسی نمی‌تواند باشد، جز امیر سیدفخرالدین علاءالدوله عرب‌شاه شریف حسنی، از ملوک محلی همدان و مقتول در حدود سال ۵۸۵ هجری قمری. (قزوینی، ص ۶۵)

از دیگر شاعران کمتر شناخته شده‌ای که از راحة‌الصدور می‌توان اطلاعاتی درباره احوال و آثارشان فراهم آورد، عمادی شهریاری (وفات: ۵۸۲ ق) است. وی در اصل شاعر دربار سیف‌الدین

عمادالدوله ابن فرامرز، از امرای مازندران، بوده است، اما در ستایش طغرل بن محمد سلجوقی نیز قصایدی دارد. تاکنون تصحیح عالمانه‌ای از اشعار وی صورت نگرفته و بلکه مجموعه منقحی نیز از این اشعار فراهم نیامده است. راحة الصدور و آية السرور، هم از این بابت که برش‌هایی از زندگی وی را در بر دارد و درباره ممدوحان و تخلص وی آگاهی‌های مستندی به ما می‌دهد (راوندی، ص ۲۰۹ و ۲۱۰) و هم از این بابت که حدود ۷۰ بیت از اشعارش را برای ما حفظ کرده، قدر دانستی است.

نهایت آنکه در راحة الصدور نیز، مثل بسیاری دیگر از کتاب‌های تاریخی، رسائل بلاغی و تذکره‌ها، با اشخاصی مواجه می‌شویم که جنس اتصالشان با شعر پارسی خالی از غرابت و گاه طیبت نیست؛ از جمله این اشخاص کسی است به نام «نجم دوبیتی» که نامش از حالش خبر می‌دهد. وی با قلم و دوات این سو و آن سو می‌گشته و هرکجا دوبیتی‌ای می‌یافته یادداشت می‌کرده و شهرتش به نجم دوبیتی نیز از همین رو بوده است. به روایت راحة الصدور، پس از مرگ وی، وارثان و برادرانش پنجاه من کاغذهای دوبیتی بازمانده از او را میان خود (با دیگران) قسمت کردند. (راوندی، ص ۳۴۴)

ارزش سنجی راحة الصدور در تصحیح متون

چنان‌که گفته شد، راوندی بسیاری از اشعار پارسی و به ندرت تازی را در راحة الصدور بازآورده است و بلکه در آن‌ها تصرف کرده و با تغییر نام ممدوح، آن‌ها را سروده خود و خطاب به سلاجقه روم جلوه داده است. علت این امر شاید این باشد که دست راوندی از قصاید غرّا در مدح ممدوحانش، از جمله غیاث‌الدین کیخسرو، خالی بوده است، زیرا آسیای صغیر پس از حمله مغول در سال ۶۱۶ ق مورد توجه شاعران و نویسندگان قرار می‌گیرد و در زمان راوندی و ممدوحان وی شاعران پارسی‌گو تمایل چندانی به دربار سلاجقه روم نداشتند و در مدح آن‌ها شعری نمی‌سرودند. بنابراین، «راوندی که نیاز داشت در کتاب خود قصایدی در مدح این سلاطین بگنجاند یا مجبور بود خود قصایدی بسراید یا قصاید دیگران را برای ممدوحان خویش تغییر دهد و چه بهتر که آن‌ها را به نام خود تمام کند!». (آزادیان و راستی‌پور، ص ۱۳۹۷)

اما در میان این اشعار بازآمده در راحة الصدور، که چنان‌که گفته شد بیشتر هم سعی شده، به اقتضای موضوع کتاب، اشعار مادحان متأخر سلسله سلجوقی باشد، اشعار ابوالقاسم فردوسی نمودی ویژه دارد. مؤلف، که ظاهراً سفارش غیر مستقیم اشرف‌الدین غزنوی در مواظبت بر خواندن شاهنامه را پیش چشم داشته است، بارها از شاهنامه فردوسی با عبارات ستایش آمیزی چون «شاه

نامه‌ها» و «سردفتر کتاب‌ها» (راوندی، ص ۵۹ و ۳۵۷) نام برده و حدود ۶۰۰ بیت از آن را در کتابش باز آورده است و اگر قول راوندی مبنی بر وجود بیش از هزار بیت در مدح نیکونامی و دوست‌کامی در شاهنامه (نک: راوندی، ص ۵۹) سرسری نبوده باشد، از جمله دلایلی است بر آنکه وی پیش از آغازیدن تألیف راحة الصدور احتمالاً منتخبی موضوعی از شاهنامه برای خود فراهم آورده بوده است. شایای تأمل آنکه تاریخ استتساخ قدیمی‌ترین نسخه موجود شاهنامه، یعنی نسخه فلورانس (مورخ ۶۱۴ ق)، حدود یک دهه پس از تألیف راحة الصدور است و از این بابت، ابیات باز آورده از شاهنامه در راحة الصدور نسبت به نسخه‌های موجود شاهنامه دیرینگی بیشتری دارند و طبعاً شاهنامه‌ای که راوندی در اختیار داشته نیز به همین میزان نسبت به نسخه‌های موجود شاهنامه دیرینه‌تر بوده است. دور از انتظار نیست که این دیرینگی، که از آن به تقارن زمانی بیشتر راحة الصدور و شاهنامه مورد استفاده راوندی با روزگار فردوسی و سرایش شاهنامه نیز می‌توان تعبیر کرد، زمینه‌ساز تصوّر قابلیت بالای راحة الصدور به عنوان متنی متین در تشخیص میزان اصالت ابیات شاهنامه شده باشد یا بشود. در این باره گفته‌اند که «بسیاری از ۵۹۴ بیت مقتبس از شاهنامه در راحة الصدور با چاپ‌های مسکو، کلکته، دبیرسیاقی، جوینی و خالقی مطلق هم‌خوانی دارد و این امر از مغشوش نبودن این ابیات حکایت دارد. در موارد اندکی، به نظر می‌رسد راوندی به اقتضای موضوع در ابیات شاهنامه دست برده است. اما مهم‌ترین این ابیات مقتبس ابیاتی‌اند که، با تأیید نسخه‌های متعدّد شاهنامه، برتری و درستی‌شان نسبت به چاپ‌های مذکور مسلّم می‌گردد؛ حال آنکه برخی مصححان این ابیات را، که شاهنامه فلورانس نیز اصالتشان را تأیید می‌کند، به عنوان ابیات الحاقی در پاورقی آورده‌اند». (بهمنی مطلق، ص ۴۱)

با وجود این، با شناختی که از راوندی از جهت ناامانت‌داری در نقل عبارات و ابیات دیگران داریم و می‌دانیم که وی پروایی ندارد از اینکه به انگیزه‌ها و انحای مختلف در اشعار دیگران تصرّف کند، الفاظی از آن‌ها را تغییر دهد یا مصاریع و ابیاتی از خود را در بین آن‌ها بگنجانند، هرگونه داوری و اظهار نظری در این خصوص، چه در مورد شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی و چه درباره دیگر دواوینی که قصاید، قطعات و ابیاتی از آن‌ها در راحة الصدور و آیه السّرور باز آمده، باید با احتیاطی تمام صورت بگیرد. با این خُلق و خوی، راوندی حتّی حرمت شاهنامه را، با همه جلال و قدری که برایش قائل بوده است، پاس نداشته و گاه ابیات و مصاریعی از خود را میان ابیات منقول از شاهنامه گنجانده که اغلب به سبب سستی و ناتندرسی از سخن فردوسی قابل تمیزند و گاه نیز چنان‌اند که تشخیصشان از سخن فردوسی نیازمند صرف میزانی از دقّت و وقت است.

نتیجه‌گیری

کتاب‌ها و رسائل تاریخی در جنب تذکرها و نوشته‌های بلاغی از جمله منابعی هستند که، علاوه بر

موضوعات و مباحث اصلی، گاه در بردارنده اطلاعات و اشاراتی اند که در تحقیقات ادبی به کار توانند آمد و توجه بدان‌ها در شناخت بیشتر و بهتر دانش‌ها و بینش‌های باز بسته به ادبیات در گذشته ایران نقش مهمی تواند داشت. راحة الصدور و آية السرور (۵۹۹ تا ۶۰۳ ق)، تألیف محمد بن علی بن سلیمان راوندی، نیز از این قاعده مستثنا نیست. با وجود آنکه این کتاب در معرض نظرهای متفاوت و گاه متناقضی قرار گرفته که به تبع آن‌ها راوندی از چهره‌های فاضل، هنرمند، ادیب و مؤلف اثری ارزشمند در تاریخ آل سلجوق تا چهره‌های مقلد، رونویسی‌کننده و متصرف در متون تاریخی و ادبی به دیگران شناسانده می‌شود، باز نمی‌توان فواید ادبی راحة الصدور را یکسره نادیده گرفت.

در پیوند با آنچه گذشت راحة الصدور در چهار ساحت اطلاعات و اشارات ادبی‌ای را در اختیار ما می‌گذارد که درنگ بر آن‌ها در فربه‌تر شدن شناخت ما از ذوق ادبی در سده ششم، دیدگاه‌های انتقادی راوندی، شناخت شاعران کمتر شناخته شده سده‌های آغازین شعر فارسی و میزان اصالت اشعار منقول در راحة الصدور و ارزش این اشعار در تصحیح دیوان‌های شاعران مؤثر است. پیرو این بررسی‌هاست که از جمله دریافته می‌شود:

(۱) دست‌کم برای برخی شاعران و نوآموزان هنر شاعری در سده ششم، کسانی چون رودکی، عنصری، معزی و سنایی، شاعرانی اند که برای تقویت بنیه شعری باید از مطالعه اشعارشان پرهیز کرد و این نه به دلیل ضعف اشعار آن‌ها، بلکه اتفاقاً به دلیل قوت اشعارشان و دست‌نیافتنی بودن شگردهای شاعری‌شان است.

(۲) دیدگاه‌های راوندی در نقد ادبی در فضایی تک‌صدایی و در بستر ارتباط دربارها و شاعران شکل گرفته است؛ بنابراین، نظرهای وی در نقد ادبی متأثر از این فضا و نیز در حدود همان مسائل مطرح در سده شش و هفت در نقد شعر است که نمونه‌هایش در المعجم شمس قیس رازی نیز دیده می‌شود. همچنین، از نوشته راوندی برمی‌آید که وی را با اشعار مجیر بیلقانی نسبت به اشعار اثیر اخسیکتی علقه و علاقه بیشتری بوده است.

(۳) با توجه به خلق و خوی راوندی از جهت تصرف در اشعار منقول از شاعران دیگر در راحة الصدور، از جمله تصرف در اشعار ابوالقاسم فردوسی و گنجاندن ابیات یا مصاریعی از خود در میان ابیات وی، هرگونه استناد به ابیات منقول در راحة الصدور جهت تعیین اصالت اشعار شاعران و تصحیح آن‌ها باید با احتیاط صورت گیرد.

و البته در جنب این‌ها از فواید راحة الصدور و آية السرور برای تاریخ ادبیات نیز باید سخن گفت. این کتاب، علاوه بر در برداشتن اطلاعات ارزشمندی درباره شاعران کمتر شناخته شده و نیز نقل مقادیری از اشعار آن‌ها، در رفع ابهام از احوال برخی شاعران و منع اشتباه گرفتارشان به جای

شاعران دیگر مؤثر است؛ چنان‌که، بنا بر آنچه راوندی به قلم آورده، می‌توان منوچهر شصت‌کله، شاعر سده شش و صاحب قصیده «تتماج» را از منوچهری دامغانی بازشناساند و مجعول بودن انتساب لقب «شصت‌کله» به منوچهری دامغانی را، که دولتشاه سمرقندی به وی داده و امثال رضاقلی خان هدایت بعداً آن را پذیرفته‌اند، به قاطعیت دریافت.

منابع

- آزادیان، شهرام و مسعود راستی‌پور، «بررسی انتحالات ادبی راوندی»، ادب فارسی، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۹۵-۱۰۸.
- افشار، اسماعیل‌خان، «سلجوق‌نامه طهیری نیشابوری و راحة الصدور راوندی»، مهر، ش ۱۳، خرداد ۱۳۱۳، ص ۲۶-۳۵.
- اقبال، محمّد، «تتبعی در راحة الصدور راوندی»، ترجمه محسن محمّدی فشارکی، تاریخ اسلام، ش ۱۱، پاییز ۱۳۸۱، ص ۱۷۳-۲۰۴.
- بهار، محمّدتقی، سبک‌شناسی؛ تاریخ تطوّر نثر فارسی، ج ۲، کتاب‌های پرستو، تهران ۱۳۵۶.
- بهمنی مطلق، یدالله، «تأثیرپذیری راوندی از شاهنامه و خدمت وی به تصحیح شاهنامه در راحة الصدور»، مطالعات نقد ادبی، ش ۳۸، بهار ۱۳۹۴، ص ۲۹-۴۸.
- بیضایی، پرتو، «اشعار راوندی، مؤلف راحة الصدور»، یادگار، ش ۱۶، بهمن ۱۳۲۴، ص ۸-۱۲.
- ترکمنی‌آذر، پروین و شهناز جنگجوقولنجی، «بررسی تطبیقی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری نیشابوری و راوندی»، جستارهای تاریخی، ش ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ص ۴۳-۶۴.
- جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، به کوشش حسن وحید دستگردی، چاپخانه آرمغان، تهران ۱۳۲۰.
- جوینی، علاء‌الدین عطاملک محمّد، تاریخ جهانگشای، به کوشش محمّد قزوینی، هرمس، تهران ۱۳۸۷.
- دولتشاه سمرقندی، ابن علاء‌الدوله بختیشاه، تذکرة الشعراء، به کوشش ادوارد براون، اساطیر، تهران ۱۳۸۲.
- راوندی، محمّد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور و آية السرور، به کوشش محمّد اقبال، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.
- رضاقلی‌خان هدایت، مجمع‌الفصحا، به کوشش مظاهر مصفّا، ج ۱، بخش ۳، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۲.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد محدود بن آدم، مثنوی‌های حکیم سنایی غزنوی، به کوشش محمّدتقی مدرّس رضوی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۸.
- سیدحسن غزنوی (اشرف)، دیوان، به کوشش محمّدتقی مدرّس رضوی، اساطیر، تهران ۱۳۶۲.
- شمس قیس رازی (شمس‌الدین محمّد بن قیس رازی)، المعجم فی معایر اشعار العجم، به کوشش محمّد قزوینی و محمّدتقی مدرّس رضوی، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۴.
- صباغی، علی، «بررسی تطبیقی محورهای سه‌گانه بینامتنیت ژنت و بخش‌هایی از نظریه بلاغت اسلامی»، پژوهش‌های ادبی، سال ۹، ش ۳۸، زمستان ۱۳۹۱، ص ۵۹-۷۱.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، فردوس، تهران ۱۳۶۹.
- غلامی، مجاهد، «نظریه ادبی قدامه بن جعفر»، نقد ادبی، سال ۱۳، ش ۵۰، تابستان ۱۳۹۹، ص ۷۹-۱۰۶.
- قزوینی، محمّد، «شعرای گمنام: احمد بن منوچهر شصت‌کله»، یادگار، ش ۲، مهر ۱۳۲۳، ص ۵۴-۷۰.

کمیلی، مختار، «راوندی، انتحال یا اقتباس؟»، آینه میراث، ش ۴۳، زمستان ۱۳۸۷، ص ۱۵۰-۱۶۲.
محمد عوفی، لباب الألباب، به کوشش ادوارد براون و سعید نفیسی، هرمس، تهران ۱۳۸۹.
نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی، چهارمقاله، به کوشش محمد قزوینی و محمد معین، جامی، تهران ۱۳۷۵.
هندوشاه نخجوانی، ابن سنجر بن عبدالله صاحبی، تجارب السلف، به کوشش عباس اقبال، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۷.

